

## سیر زبان‌شناسی در جهان اسلام\*

نویسنده: کیس ورستیق

ترجمه و تلخیص: حسن بشیرنژاد

دانشجوی دکتری زبان‌شناسی



### مقدمه

زبان‌شناسی بی‌شک علمی است با پیشینه بسیار طولانی که قدمت آن به زمان شکل‌گیری اولین اجتماعات بشری و به دنبال آن پیدایش پدیده زبان به مفهوم امروزی برمی‌گردد. اقوام مختلف از گذشته‌های بسیار دور تا کنون، برحسب علایق خود و ضروریات و تفکرات غالب در هر دوره، به مطالعه جنبه‌های مختلف زبان پرداخته‌اند. مطالعات زبان‌شناسی در بین مسلمانان به مانند هندیان به دلایل مذهبی آغاز شد و تداوم یافت. این مطالعات با وجود آنکه هم به لحاظ گستردگی و جامعیت و هم از جهت دقت و ظرافت بسیار عالی و جالب توجه‌اند، چنان‌که

---

\* مقاله حاضر، گزارش مختصری است از روند مطالعات زبان‌شناسی در جهان اسلام که عمده مطالب آن از اثر Kees Versteegh انتخاب و ترجمه شده است. در برخی موارد، برای جزئیات بیشتر از منابع دیگری هم استفاده شده که فهرست آنها در پایان مقاله ارائه شده است.

فرهنگ، ۵۲-۵۱؛ پاییز و زمستان ۱۳۸۳؛ صص ۱۷۳-۱۵۵

شایسته آن بود به جهانیان معرفی نشده‌اند. شاید این قصور و کوتاهی قبل از همه به خود مسلمانان برگردد که هیچ تلاشی در این راه انجام نداده‌اند و اندک آثاری که در این زمینه تألیف شده است نیز به غریبان تعلق دارد.

زبان عربی که زبان تعدادی قبایل بادیه‌نشین در شبه‌جزیره عربستان بود، پس از ظهور اسلام و تشکیل حکومت اسلامی، به زبان سیاسی و حکومتی و پس از فتح ممالک و امپراتوری‌های مختلف جهان به دست مسلمانان به یک زبان بین‌المللی تبدیل شد که به عنوان زبانی میانجی، وظیفه برقراری ارتباط بین مسلمانان عرب‌زبان و تازه‌مسلمانان غیرعرب (نظیر ایرانیان، ترکان و بربرها) را به عهده داشت. در این حوزه‌ها اگرچه بسیاری از زبان‌ها (مانند قبطی و سریانی) از میان رفتند، بعضی نیز (مانند فارسی و ترکی) به حیات خود ادامه دادند و کم‌کم خود به زبان تبلیغ و ترویج اسلام تبدیل شدند. در این میان، افراد غیرعرب‌زبان برای آشنایی با احکام اسلامی و استفاده از قرآن، درصدد فراگیری زبان عربی برآمدند؛ و مشاهده اشتباهات و خطاهایی که بروز آنها در یادگیری زبان دوم امری طبیعی است، دانشمندان علوم زبانی را به این شبهه انداخت که نکند این مسائل به ایجاد تغییرات و انحرافات در زبان عربی و در نتیجه بدفهمی قرآن کریم و احکام الهی منجر شود. زبان‌شناسان مسلمان (که عمده آنها افراد غیرعرب‌زبان، به ویژه ایرانیان، بودند)، برای حفظ قرآن کریم از خطر انحراف و کج‌فهمی، تلاش‌ها و اقداماتی انجام دادند که مختصر آنها در این مقاله آمده است.

### ۱. تفسیر

از اقدامات اولیه در این راستا، نگارش تفاسیری بر قرآن بود؛ که تفسیر مقاتل ابن سلیمان (متوفای ۷۶۷ میلادی) از اولین و برجسته‌ترین آنها است. او در خصوص ضرورت و اهمیت تفاسیر، قولی را از سفیان نقل می‌کند بدین مضمون: «شخصی که قرآن می‌خواند ولی تفسیر آن را نمی‌داند، به مانند کسی است که کتاب‌های زیادی در اختیار دارد ولی نمی‌تواند آنها را بخواند». وی در جایی دیگر از ابن عباس نقل می‌کند که قرآن چهار جنبه دارد: تفسیر که مختص عالمان است، زبان عربی که عرب‌زبانان آن را می‌دانند، احکام حلال و حرام که هیچ‌کس از آن بی‌نیاز نیست، و

تعبیر باطنی آیات که فقط خداوند از آنها باخبر است. مقاتل در باب آن دسته از ویژگی‌های قرآن که ضرورت نگارش تفسیر را نشان می‌دهند، چنین می‌گوید:

قرآن دربرگیرندهٔ خطاب‌های کلی و جزئی است. خطاب‌های جزئی ممکن است مسلمانان یا مشرکان را شامل شود و خطاب‌های کلی به همهٔ مسلمانان اشاره دارد. قرآن شامل آیات محکم و متشابه است. گاهی تغییراتی در ترتیب زمانی آیات مشاهده می‌شود؛ در برخی موارد، بیاناتی در آن وجود دارد که مفاهیم آنها گوناگون است؛ حذفیاتی در قرآن وجود دارد و بعضی مواقع دنبالهٔ یک متن در سوره‌های دیگر آمده است؛ در قرآن تفصیلی از نسل‌های گذشته آمده است و آنچه در بهشت و جهنم وجود دارد....

تفسیر مقاتل، جامع است؛ بدین مفهوم که تمامی آیات قرآن از ابتدا تا انتها را دربر می‌گیرد، اگرچه بی‌نقص نیست. ابن سلیمان از هر روش ممکن - از جمله دادن معانی و مترادف، ذکر مواردی که به قرینه حذف شده‌اند، ریشه‌یابی واژه‌ها و ذکر موارد فرضی که در دیگر زبان‌ها ریشه دارند - برای روشن ساختن معنی ظاهری آیات سود می‌جوید تا اولاً مردم بتوانند قرآن را درست بخوانند و ثانیاً احکام آن را استخراج کنند. او در تفسیرش فقط با ویژگی‌های صوری و ساختاری متن سروکار داشته و بنابراین از تحلیل معنایی متن و تعبیر آیات غافل مانده است؛ و همین مسئله را می‌توان اولین کاستی تفسیر او تلقی کرد. انتقاد دیگری که بر او وارد می‌سازند این است که وی در توضیح برخی نقل‌های قرآنی، به اطلاعات جنبی خود از منابع یهود (اسرائیلیات) متوسل می‌شود. نکتهٔ سوم اینکه او از طایفهٔ اهل تشبیه (مشبهه) بود و برای خداوند اوصاف فیزیکی و ظاهری مانند آنچه در انسان‌ها وجود دارد، متصور می‌شد، و آخرین مطلب اینکه نظریات وی چندان مستند نبود و او به ذکر منابع و مآخذ چندان پای‌بند نبود.

در مقاتل، علاوه بر معادل‌های معنایی واژه‌ها و ریشه‌یابی آنها، مجموعه‌ای از مفاهیم نحوی و معنایی برای توضیح آیات مطرح می‌شود که به لحاظ زبان‌شناختی درخور توجه‌اند.

مسئلهٔ اول، «تقدیم» یا «پیش‌آوری» است که به یک مفهوم معادل «مبتداسازی»

در زبان‌شناسی امروضاست؛ هر چند که باید دانست تقدیم مفهوم وسیع‌تری دارد و در مجموع به هر مطلبی که قبل از محلّ اصلی‌اش قرار گیرد، اطلاق می‌شود. برای نمونه، براساس مقاتل، تقدیم در جایی اتفاق می‌افتد که ترتیب منطقی رویدادها رعایت نمی‌شود و مثلاً نتیجه قبل از مقدمه یا معلول قبل از علت ذکر می‌شود.

مسئله دوم، «اضمار» یا «حذف» است. این حذف، نه حذف زبانی بلکه حذف متنی و گفتمانی است. برای مثال، در مقاتل نوشته شده است که در آیه پنجاهم از سوره احزاب که خدا می‌فرماید «آنان که با تو هجرت کردند»، عبارت «به مدینه» مضمّر (نهفته) است.

مسئله بعدی یا سوم، «صله» است. «صله» اگرچه به مفهوم «ربط و پیوند» است، به حروف یا کلمات ربط به مفهوم امروزی که دو جمله یا بخش‌هایی از جمله را به هم می‌پیوندند، اطلاق نمی‌شود، بلکه به مفهوم پیوند منطقی و معنایی در سطح کلام (صله فی کلام) اشاره دارد.

در پایان این بخش به ذکر این نکته بسنده می‌شود که تفاسیر همواره محور اصلی در علوم اسلامی تلقی می‌شدند و از آنجا که مفسران با زبان سروکار داشتند، قبل از مطالعه علم تفسیر باید زیر نظر دستوریان متبحر آموزش می‌دیدند و در واقع مفاهیم و اصطلاحات زبان‌شناختی را از این حوزه وام می‌گرفتند و با تغییر معنی، در علم تفسیر به کار می‌بردند.

پرتال جامع علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

## ۲. واژه‌نامه

عده‌ای از زبان‌شناسان مسلمان درصدد تهیه کتبی برای توضیح و شرح واژگان عربی برآمدند، تا از این راه، در درک معنی قرآن به مسلمانان کمک کنند.

اولین و جامع‌ترین فرهنگ لغات (واژه‌نامه) را خلیل‌ابن‌احمد (متوفای ۷۹۱ میلادی) نگاشته است که العین نام دارد. چنان‌که از نام کتاب برمی‌آید، در این واژه‌نامه به جای رعایت ترتیب رایج الفبای عربی که با حرف الف آغاز می‌شود، مطالب با حرف «عین» شروع شده است. این ابداع الخلیل بدون دلیل نبوده است، بلکه او مبنای کار خود را جایگاه تولید حروف از انتها تا ابتدای دهان قرار داد؛ و این منطقی‌تر از ترتیب رایج الفبا است که هیچ توجیه منطقی ندارد.

نکته جالب توجه دیگر در این واژه‌نامه این است که مؤلف به ریشه کلمات عربی توجه داشته و تمامی ترتیب‌های ممکن حروف ریشه را ذیل همان ریشه آورده است. برای مثال، ذیل مدخل «ک ل م» می‌توان ریشه «م ل ک» را نیز یافت. الخلیل برای اولین بار ریشه‌ها را به ثنائی (دو صامت)، ثلاثی (سه صامت) و رباعی (چهار صامت) تقسیم‌بندی کرده است. گذشته از آن، الخلیل در این واژه‌نامه ذیل هر مدخل صورت‌هایی آورده که معانی آنها به نوعی منحصر به فرد و استثنایی است و به ساخت‌های قاعده‌مند مانند اسم فاعل و مفعول کاری نداشته زیرا معانی آنها از روی معنی ریشه قابل تشخیص است. وجه تمایز اساسی العین با فرهنگ‌های دیگر در این است که قبل از خلیل فرهنگ‌ها فقط کلمات و اصطلاحات غامض موجود در قرآن یا اشعار بدوی را شامل می‌شد اما خلیل تمامی کلمات موجود عربی را توضیح می‌دهد.

شهرت الخلیل تنها در واژگان‌نگاری نیست؛ بلکه او واضع علم عروض نیز است: دو ایرهفت‌گانه خلیل، مبنای عروض امروزی در شعر فارسی و عربی است. در مورد نویسنده واقعی کتاب العین، تردید وجود دارد. عده‌ای لیث ابن مظفر را مؤلف این کتاب می‌دانند؛ اما الازهری (متوفای ۹۸۱ میلادی) در مقدمه لغت‌نامه خود، تهذیب اللغة، اظهار می‌دارد که خلیل قبل از اتمام کتابش درگذشت و ابن مظفر کتاب او را به پایان رساند و همین امر موجب شد که عده‌ای ابن مظفر را مؤلف واقعی العین بدانند. شایان ذکر است که در فرهنگ الازهری که پس از فرهنگ الخلیل نگاشته شد، به جای بحث درباره ریشه واژه‌ها، به خود واژه‌ها پرداخته شده است.

پس از ازهری، جوهری فرهنگی نوشت که در آن برای اولین بار کلمات را برحسب حرف آخرشان مرتب کرده است (به اصطلاح امروزی، فرهنگ «زانسو»); و پس از او، دانشمند مسلمان افریقایی، ابن منظور (متوفای ۱۳۱۱ میلادی)، فرهنگ لسان العرب را نوشت که منابع اصلی او فرهنگ جوهری و الازهری بودند. سپس دانشمند ایرانی، فیروزآبادی (متوفای ۱۴۱۴ میلادی)، واژه‌نامه القاموس المحيط را نوشت که مشتمل بر شصت هزار مدخل است. آخرین مؤلف بزرگ در این زمینه، مرتضی الزبید (متوفای ۱۷۹۱ میلادی) است که بیش از

صدوبیست هزار مدخل را در فرهنگ تاج‌العروس خود جمع‌آوری کرد. در مجموع الخلیل را باید بنیانگذار فرهنگ‌نویسی عربی دانست. ترتیب الفبایی ابداعی وی (یعنی از آخرین حروف حلقی تا حروف لب و دندانی در قسمت پیشین دهان) با وجود آنکه توجیه منطقی داشته است، آوردن تمامی ترکیبات ممکن و ناممکن حروف یک ریشه در زیر یک مدخل چندان منطقی نیست و شاید این خود دلیل شکست سنت فرهنگ‌نویسی او باشد.

### ۳. دستور زبان عربی

با همه این تفصیلات، شخصی که باید به معنی واقعی آغازگر سنت زبان‌شناسی عربی تلقی شود، سیبویه - دانشمند مسلمان ایرانی - است. اثر او الکتاب را به سبب اهمیتی که دارد، «قرآن‌النحو» لقب داده‌اند؛ چه، این اثر پایه و آغاز زبان‌شناسی عربی است و از این جهت با دستور پانینی در سنسکریت قابل قیاس است. نام کامل او «ابوبشر عمرو بن عثمان ابن قنبر» است که حدود سال ۷۵۰ میلادی در حوالی شیراز متولد شد. درباره لقب او یعنی «سیبویه» هم نقل‌ها متفاوت است که به دلیل ضرورت نداشتن آن در بحث حاضر، از بحث درباره آن صرف‌نظر شد. ظاهراً او برای فراگیری فقه به بصره رفت و از آنجا که زبان مادری اش فارسی بود، عربی را با لهجه صحبت می‌کرد؛ و نقل است چون به خاطر لهجه اش مورد تمسخر واقع می‌شد، تصمیم به مطالعه زبان عربی گرفت و در نهایت این اثر مهم را تألیف کرد. اثر وی از چند جهت منحصربه‌فرد است: اولاً نخستین اثری است که در آن زبان عربی به طور کامل و همه‌جانبه توصیف شده است؛ ثانیاً اولین اثری بود که صاحب اثر آن را تألیف و منتشر کرد، زیرا قبل از آن هیچ‌یک از علمای اسلامی شخصاً به این کار اقدام نکرده بود و معمولاً مجموعه گفته‌ها و تقریرات استادان را شاگردان جمع‌آوری و منتشر می‌کردند و شاید به همین دلیل باشد که به این اثر لقب الکتاب داده‌اند.

الکتاب ۵۷۴ باب دارد؛ و در آن درباره مسائل نحو، صرف و واژ-واجی بحث شده است. مؤلف الکتاب در این کتاب به دو نکته اساسی توجه کرده است که قبلاً کسی آن را مطرح نکرده بود: اول اینکه بحث انواع کلمه را مطرح و کلمه را به اسم،

فعل و حرف تقسیم می‌کند و برای هر مورد مثال می‌آورد؛ دوم اینکه به انواع حرکات در پایان کلمه اشاره و این حرکات را به دو گروه تقسیم می‌کند: یک گروه از این حرکات (اعم از فتحه، ضمه، کسره یا سکون) ثابت و در واقع بخشی از کلمه‌اند؛ گروه دوم، حرکاتی هستند که متغیرند و این متغیرها جزو نقش کلمه هستند و مسلماً «عاملی» برای این تغییرات وجود دارد که این مسئله به نوعی با مفهوم «حاکمیت» در زبان‌شناسی امروزی قابل قیاس است. در ضمن سیبویه در این کتاب به مسائل واژ-واجی یعنی تغییرات واجی در سطح واژه اشاره می‌کند.

سیبویه برای توجیه بی‌قاعدگی‌ها در زبان عربی، دو سطح در نظر می‌گیرد: سطح زیرین و سطح رویی؛ و عملیاتی را که با آن، طی یک دستور، جملات واقعی به سطح زیرین مرتبط می‌شود، «تمثیل» یا «تقدیر» می‌نامد. به نظر وی، همه ساخت‌ها در سطح زیرین قاعده‌مندند و بی‌قاعدگی‌ها و استثنائات در سطح رویی ظهور می‌کنند. این مسئله نیز با مفاهیم «ژرف‌ساخت» و «روساخت» در مدل‌های اولیه دستورگشتاری شباهت فراوان دارد.

المبرد (متوفای ۸۹۸ میلادی) - که شاگرد یکی از شاگردان سیبویه بود - ابتدا کتابی در رد اثر سیبویه نوشت و بعدها به سبب ضرورتی که حاصل اختلافات وی با ثعلب بود، کتاب سیبویه را با نام المقتضب به شکل خلاصه درآورد که البته این نسخه خلاصه‌شده برای فراگیران مبتدی بیشتر قابل استفاده بود.

#### ۴. جدال اصحاب منطق زبان‌شناسی

چنان‌که اشاره شد، همه تلاش‌های لغویون و نحویون (که قبلاً از الخلیل و سیبویه به عنوان بزرگان این علوم یاد شد)، حفظ و حراست از قرآن و تفهیم آن به عامه مردم بود. از این رو این افراد، منزلت و احترام خاصی داشتند و اغلب از حمایت و پشتیبانی حکومت نیز برخوردار بودند. این وضع ادامه داشت تا اینکه عده‌ای از دانشمندان مسلمان با علوم یونانی (فلسفه و منطق ارسطویی) آشنا شدند و کم‌کم ترجمه این آثار به زبان عربی را شروع کردند. در طول حکومت بنی‌امیه، ترجمه‌هایی از یونانی به سریانی و از سریانی به عربی صورت گرفت و در دوران خلافت مأمون، خلیفه عباسی با احداث «بیت‌الحکمه» در بغداد (در سال ۲۲۷

هجری قمری) این کار به اوج خود رسید و شرح‌هایی بر این ترجمه‌ها نوشته شد. با معرفی علوم یونانی به جامعه اسلامی که اساس آن بر منطق ارسطویی استوار بود (ارسطو هیچ اصل و حکمی را بدون اثبات با روش‌های منطقی - به‌ویژه قیاس - نمی‌پذیرفت)، نحوین مسلمان که متکی بر سنت بودند، موضع خود را درخطر دیدند و از همین جا بود که بحث و جدل میان این دو گروه آغاز شد و در دوره‌ها و قرون بعدی نیز ادامه یافت.

یکی از اولین، معروف‌ترین و درعین‌حال جالب‌ترین جدل‌ها، میان متّابین یونس (متوفای ۹۴۰ میلادی) و ابوسعیدالسیرافی (متوفای ۹۷۹ میلادی) در مرکز حکومت عباسی - بغداد - درگرفت. متّاب یک مسیحی سریانی بود درحالی‌که سیرافی مسلمانانی بود که داعیه دفاع از اسلام را داشت. سیرافی، شاگرد ابن‌سراج و ابوحنیفه‌التوحیدی بود و شهرتش به‌خاطر شرحی است که بر کتاب سیبویه نوشته است. از مفاهیم بنیادی در منطق ارسطویی، همان تصورات و تصدیقات هستند؛ و درمورد تصدیقات، سخن از درستی (صدق) یا نادرستی (کذب) به‌میان می‌آید. طرح این مسائل از سوی متّاب با اعتراض سیرافی روبه‌رو شد؛ چراکه او معتقد بود تعیین درستی یا نادرستی جمله‌ها تنها در حوزه وظیفه دستور است. ظاهراً عامل بروز اختلاف بین این دو، فقط یک سوء تفاهم بود: متّاب از صدق و کذب منطقی سخن می‌گفت درحالی‌که سیرافی آن را با مسئله درستی یا نادرستی دستوری (دستوری یا نادستوری بودن جملات) خلط کرده بود. از سوی دیگر، سیرافی که به عربیت معتقد بود، نفوذ علوم یونانی در جامعه اسلامی را نوعی حاکمیت کفر بر اسلام تلقی می‌کرد. اگرچه سیرافی ظاهراً از پذیرش آرای منطقی خودداری می‌کرد، منطق یونانی با حمایت مأمون از علوم یونانی و کنارگذاشتن سنت به‌نفع تعقل، به تدریج جای خود را در جامعه اسلامی باز کرد: کاربرد این اصول منطقی را بعدها در آثار و نوشته‌های علمای اسلامی و حتی خود سیرافی مشاهده می‌کنیم. شایان ذکر است که عده‌ای از دانشمندان مسلمان مانند یحیی ابن عدی (متوفای ۹۷۴ میلادی) سعی کردند که با ارائه تصویری درست از هر دو نگرش، نوعی آشتی و وفاق بین این دو موضع ایجاد کنند.

بنابراین، می‌توان گفت که از قرن چهارم هجری به بعد، مطالعات زبان‌شناسی با



استفاده از اصول منطقی صورت گرفت و در واقع زبان‌شناسی منطقی شد. از ویژگی‌های بارز مطالعه منطقی می‌توان به تعیین شیوه مشخص برای مطالعه، تحدید موضوع به یک مورد خاص، تعیین دیدگاه نظری در مطالعه، تعیین پیش‌فرض‌ها، اصول و مبانی، طبقه‌بندی و تنظیم مطالب، و بررسی پدیده‌ها از نظر رابطه علت و معلولی اشاره کرد. از این رو است که بعدها می‌بینیم زجاجی در کتاب الايضاح، مسئله علل را مطرح می‌کند و ابن سراج کتابی با نام اصول می‌نگارد.

### ۵. مطالعات منطقی و فلسفی زبان

زجاجی (متوفای ۹۴۹ میلادی) از قدمای این نوع مطالعات زبانی است. او یک مسلمان ایرانی و از شاگردان مکتب بغداد است. مکتب بغداد از تلفیق مکاتب کوفه و بصره شکل گرفت و زجاجی در استدلال‌هایش نشان می‌دهد که به هیچ‌یک از این دو مکتب وابستگی ندارد. زجاجی اگرچه آثار و تألیفات بسیاری دارد، اثر معروفش الايضاح فی علل النحو از بقیه متمایز است. در این کتاب، زجاجی با به‌کارگیری روابط علت و معلولی منطق ارسطویی، سه سطح برای بررسی دستور زبان قائل می‌شود: سطح اول را «علل التعلیمیه» می‌نامد که به نظر او در این مرحله، اصول و قواعدی از زبان مطرح می‌شود که برای یک فراگیر زبان عربی، آگاهی از آنها ضروری است. مثل اینکه جمله فعلیه از فعل، فاعل و مفعول تشکیل می‌شود و یا اینکه فاعل همواره مرفوع و مفعول منصوب است؛ سطح دوم را «علل القیاسیه» می‌نامد که با مطرح کردن آن می‌کوشد همه موارد استثنایی و سامانگیز را توجیه کند و نشان دهد که بر این استثنائات نیز قاعده‌ای حاکم است (البته این مسئله «قیاس دستوری» را سیبویه نیز پیش‌تر مطرح کرده بود)، برای نمونه اگر در جایی فاعل «منصوب» باشد، سعی می‌شود علت آن از روی قیاس بیان شود؛ در سطح سوم که «علل الجدلیه» نام دارد، سعی می‌شود از علل و احکام عام در پاسخ به چرایی قواعد دستوری (و نه چگونگی آن) استفاده شود، برای مثال اگر گفته می‌شود «فاعل مرفوع و مفعول منصوب است» باید دلیلی یافت که اصلاً چرا چنین است. در اینجا با توسل به مجموعه‌ای از اصول فیزیکی و فیزیولوژیک گفته می‌شود که علامت رفع، یک مصوت سنگین (ثقیل) و علامت نصب، یک مصوت سبک (خفیف) است و از آنجا

که دامنه کاربرد فاعل کمتر است، منطقی است که برای آن از یک مصوت ثقیل استفاده شود و در مقابل، مصوت خفیف را برای کلماتی مانند مفعول، قید، صفت و... نگه داشت که دامنه کاربرد بیشتری دارند.

نکته جالب توجه این است که زجاجی در آن زمان مسائلی را مطرح می‌کند که در قرن بیستم با عناوینی دیگر (مثل کفایت شهودی، توصیفی، تبیینی) از زبان چامسکی بیان می‌شود.

از دیگر دانشمندان مسلمان که به مطالعه هر دو دیدگاه (یعنی منطق و فلسفه یونانی و دستور عربی) می‌پردازد، ابونصر فارابی (متوفای ۹۵۰ میلادی) ملقب به ارسطوی ثانی است. فارابی که خود زاده منطقه ماوراءالنهر است، برای تحصیل فلسفه و منطق به بغداد رفت؛ از آنجا که او، برخلاف متابین یونس، مسلمان است، به دنبال مطالعه علوم اسلامی و دستور عربی هم می‌رود و این ویژگی همان است که او را هم از منطقیون یونانی مدار و هم از نحویون سنت‌گرا جدا می‌کند. در واقع او می‌خواهد واقعیت‌ها را آن‌چنان که هستند، درک و بیان کند. وی اظهار می‌دارد که مفاهیمی که در زبان‌های مختلف بیان می‌شوند، جهانی و همگانی هستند (در تأیید متا)؛ اما این مفاهیم در هر زبانی به شیوه خاص آن زبان بیان می‌شوند (در تأیید سیرافی). البته فارابی در زمان بروز جدل میان متا و سیرافی در بغداد حضور داشت و شاگرد متا یعنی ابن عدی همشاگرد او بود و بعید نیست که از جزئیات آن مباحث باخبر بوده باشد.

از نکات دیگر قابل ذکر درباره شخصیت علمی فارابی، نگاه فلسفی او به زبان است. او درباره منشأ و روند تکامل زبان بحث می‌کند و به تقلید از دیدگاه ارسطو در مورد ماهیت زبان می‌گوید: «زبان ابزاری قراردادی برای تبادل افکار است». طرحی که او از روند تکامل زبان در هر منطقه در نظر می‌گیرد، جالب و درعین حال کمی دور از ذهن است. او می‌گوید: مردم هر منطقه به گونه‌ای متفاوت از مردم دیگر خلق شده‌اند و علایق و گرایش‌های آنها نیز با هم متفاوت است. برقراری ارتباط میان مردم در ابتدا با حرکات بدنی صورت می‌گرفت؛ سپس این حرکات کم‌کم با اصوات همراه شدند و از آنجا که اندام فراگویی مردم هر منطقه با منطقه دیگر فرق داشت، زبان‌های آنها نیز از هم متمایز شد. او فرایند شکل‌گیری زبان را فرایند «نامگذاری»

اشیا می‌نامد و معتقد است که این فرایند نامگذاری را در هر منطقه یک «شخص مهم» که اعمالش مورد تقلید عامه مردم بود، برعهده داشت. فارابی این شخص را «واضع اللغة» می‌نامد. بنابراین، در نظریه زبانی فارابی، زبان قراردادی است و این قرارداد منشأی انسانی دارد (نه الهی).

پس از پایان یافتن خلافت مأمون - که از طرفداران جدی معتزله و علوم یونانی بود - منطقیون و فیلسوفان رفته‌رفته جایگاه خود را از دست دادند و نحویون سنت‌گرا قدرت و اعتبار فراوان پیدا کردند و از اینجا بود که منطقیون فعالیت‌های علمی خود را پنهانی انجام می‌دادند. یکی از این گروه‌ها که در تاریخ علم و فلسفه اسلامی خدمات شایانی انجام داده‌اند، گروهی از علما بودند که خود را «اخوان‌الصفاء» می‌نامیدند. این عده که اطلاعات زیادی از هویت واقعی آنان در دسترس نیست، مجموعه مقالاتی را در زمینه علوم مختلف تألیف کردند که آنها را «رسائل» نامیدند. این مقالات را می‌توان در چهار حوزه مختلف قرار داد: چهارده مقاله در زمینه علوم ریاضی، هفده مقاله در زمینه علم فیزیک، ده مقاله در علوم عقلی و روان‌شناسی، و یازده مقاله در زمینه علوم مذهبی. در میان مقاله‌های گروه دوم، تنها در یک مقاله درباره علت اختلاف زبان‌ها بحث شده است.

«اخوان‌الصفاء» ادعا می‌کردند که اختفایشان نه از ترس، که به خاطر حفظ سخن حق، علم و منطق است. آنها اصولاً اهل تسامح بودند، برای هیچ علمی به خودی خود تقدس قائل نبودند و به التقاط و آمیزش علوم اعتقاد داشتند. اینان اصولاً انسان‌هایی اهل فکر، دانش و تعقل بودند و تمامی خلقت را تجلی روح خدا می‌دانستند و از این رو منکر قراردادی بودن زبان بودند.

آنها در پایان مقاله‌ای که درباره زبان است، مسائلی را مطرح کردند که در ارتباط مستقیم با زبان‌شناسی نیست؛ مسائلی مانند دشمنی، اختلاف، حسادت، رقابت و نقش زبان در آنها. به نظر آنها، بین گفتار و روابط اجتماعی، رابطه نزدیکی وجود دارد؛ تنها گفتاری ارزشمند است که با واقعیت مطابقت داشته باشد؛ و همه دشمنی‌ها نتیجه استفاده نادرست از زبان است. آنها معنا را اصل و به مثابه روح و اصوات را فرع و به منزله جسم در نظر می‌گرفتند. البته آنان تنها افرادی نبودند که رابطه بین معنی و جهان خارج را مطرح می‌کردند. جابراین حیان نیز درباره این

مسائل بحث کرد. او پا را از این فراتر گذاشت و مدعی شد که تمامی ۲۸ حرف عربی ارزش عددی مشخصی دارند که از روی آنها می‌توان به ارزش عددی هر کلمه دست یافت. او درصدد بود تا با تعیین ارزش عددی فلز مس و طلا، راهی برای تبدیل مس به طلا پیدا کند (کیمیا). البته معلوم نیست که او با اعتقاد به این ایده، چه توجیهی برای اختلاف نام‌ها برای یک ماده مشخص در زبان‌های مختلف داشت. دربارهٔ مباحث فلسفی مطرح‌شده از سوی «اخوان الصفا» در خصوص منشأی زبان، ابن جنی (متوفای ۱۰۰۲ میلادی) به شکل مفصل‌تر بحث کرد. وی که نام کاملش «ابوالفتح عثمان ابن جنی» است، یکی از جالب‌ترین دستوریان سنت زبان‌شناسی عربی است. او که در شهر موصل متولد شد و فرزند یک بردهٔ بیزانسی بود، نبوغ سرشاری داشت و در سن ۱۷ سالگی شروع به تدریس مسائل دستوری کرد. وی بعدها در زمرهٔ شاگردان ابوعلی فارسی - دانشمند ایرانی - درآمد و در همهٔ مسافرت‌های استاد به شهرهای حلب، بغداد و شیراز وی را همراهی کرد. اثر معروف ابوعلی الایضاح است؛ همچنین، چند رسالهٔ دیگر با نام‌های «مسائل حلبی»، «مسائل شیرازی» و «مسائل بغدادی» دارد.

ابن جنی در اثر معروفش الخصاص، دربارهٔ مسائل مختلفی بحث کرد؛ از جمله منشأی زبان، معیار درستی سخن، قاعده و قیاس در زبان، اصول فرانظری زبان‌شناسی، لهجه‌های قبل از اسلام، پدیده‌های عروضی، ریشه‌شناسی و اشتقاق کلمه، رابطهٔ صورت و معنا، کلمات مترادف و هم‌آوا-هم‌نویسه، قواعد واجی، فرایندهای آوایی، حذف، مجاز، خطاهای زبانی. او مانند استادش ابوعلی پیرو مکتب معتزله بود و در نظریه‌های فلسفی‌اش پیرامون منشأی زبان تحت تأثیر آموزه‌های این مکتب قرار داشت. او می‌گوید قائل شدن اوصاف ظاهری و فیزیکی برای خداوند (چنان‌که اهل تشبیه بدان معتقدند)، برخلاف وحدانیت است.

اگرچه ابن جنی به مسئلهٔ آغاز، پیدایش و منشأی زبان توجه نشان می‌دهد، سوآلی که در ذهن نقش می‌بندد، این است که چرا به این مسئلهٔ مهم که از اولین ابتدایی‌ترین مباحث در علم زبان‌شناسی است، در سنت زبان‌شناسی اسلامی این قدر دیر توجه شده است.

ظاهراً دو عامل موجب برانگیختن ذهن آدمی برای تفکر در مورد منشأ و

پیدایش زبان می‌شود که متأسفانه اعراب به آنها توجه نشان ندادند:

عامل اول، تغییرات زبانی در طول تاریخ است، چنان‌که تفاوت اشعار حماسی هومری با متون کلاسیک آتیک، این انگیزه را برای علمای یونانی فراهم کرده بود، ولی اعراب اصل تغییرات زبانی را نمی‌پذیرفتند. به عقیده آنها زبان خود به خود تغییر نمی‌کند. زبان راستین همان است که در آخرین وحی الهی خداوند آن را به کار گرفت و تخطی از آن زبان نوعی بی‌حرمتی و موجب فساد زبان است. به اعتقاد آنها گذشت زمان عاملی برای فرسایش و انحراف زبان محسوب می‌شود.

عامل دوم، آگاهی از زبان‌های مختلف است. زبان‌شناسان مسلمان (البته جز برخی دستوریان اندلسی نظیر ابوحیان) توجهی به زبان‌های دیگر نداشتند و به مانند یونانیان، هر زبانی غیر از عربی را «بربر» می‌دانستند و شایسته مطالعه نمی‌دانستند. شاید دلیل به کارگیری لفظ «عجم» برای افراد غیر عرب‌زبان، همین باشد. ابن جنی نقل می‌کند که حتی دستوریان مسلمان غیر عرب، عربی را از هر لحاظ برتر از زبان مادری خود می‌دانستند. ظاهراً آنچه ابن جنی را به تفکر درباره این مسئله (منشأی زبان) واداشت، همزمانی این دوره با رونق یافتن فلسفه و منطق یونانی بود. یکی از مهم‌ترین مسائل در فلسفه زبان، رابطه بین اصوات و معنی است. مسئله رابطه بین واژه و مصداق و مفهوم آن، از دیرباز در یونان باستان مطرح بود. عده‌ای به تبعیت از افلاطون، این رابطه را طبیعی و عده‌ای دیگر به پیروی از ارسطو آن را وضعی و قراردادی می‌دانستند.

اما در تفکر اسلامی، سؤال از طبیعی یا قراردادی بودن زبان مطرح نبود؛ و همه به ماهیت قراردادی زبان اعتقاد داشتند. سؤال تنها این بود که این قرارداد را انسان‌ها گذاشته‌اند (وضع یا اصطلاح)، و یا منشأی الهی دارد (وحی). ابن جنی در مباحثش برای هر دو نظر ادله و شواهدی از قرآن و حدیث و سخنان پیشینیان ذکر می‌کند اما در پایان نظر قطعی نمی‌دهد و اظهار می‌دارد که بر سر این دو انتخاب متحیر مانده است.

از دیگر مسائلی که ابن جنی طرح می‌کند، انواع اشتقاق و رابطه معنایی میان آنها است. او کلیه اسامی و افعالی را که از یک ریشه بدون تغییر دادن ترتیب صامت‌های ریشه به دست می‌آیند (مانند اسم فاعل و اسم مفعول)، «اشتقاق صغیر» می‌نامد و

تمامی ترکیباتی را که با تغییر دادن صامت‌های ریشه حاصل می‌شوند، «اشتقاق کبیر» می‌خواند. چنان‌که قبلاً اشاره شد، الخلیل این ترکیبات را زیر یک مدخل قرار می‌دهد. با آنکه این عمل الخلیل توجیهی منطقی ندارد، این جنی یک گام فراتر می‌گذارد و مدعی می‌شود که همه این مشتقات، بار معنایی مشترکی دارند. البته چنین به نظر می‌آید که این جنی قبل از اینکه چند ریشه عربی را بررسی کند و آنگاه نظریه‌ای در این مورد بدهد، ابتدا چنین ادعایی را طرح می‌کند و آنگاه می‌خواهد با ذکر مثال و به صورتی بسیار پیچیده و دور از ذهن نشان دهد که میان همه آنها ارتباط معنایی برقرار است. برای نمونه او می‌گوید تمامی کلماتی که با حالات ترکیبی مختلف از ریشه «ک ل م» ساخته می‌شوند، معنای مشترک «زور-شدت-فشار» دارند؛ مثلاً «کلم» یعنی «زخم» حاصل زور و فشار است، «کلام» یعنی «سخن» مسبب و منشأی جنگ و زورآزمایی است، «کامل» کسی است که زور زیادی دارد، و «مالک» یعنی «پادشاه» نیز قدرت زیادی دارد. چنان‌که ملاحظه می‌شود، این شرح دلیل‌ها کمی ساختگی و به دور از منطق لازم برای مطرح‌شدن به عنوان یک نظریه زبانی است؛ زیرا همه می‌دانند که تمامی اعمال فیزیکی که در عالم رخ می‌دهد، نیازمند زور و نیرو یا زاینده و مسبب آن هستند.

این جنی در ادامه بحث الفاظ، مسئله رابطه میان برخی اصوات و ویژگی‌ها را مطرح می‌کند و مثلاً می‌گوید وجود حرف «ق» در کلمات، «درشتی» را می‌رساند حال آنکه حرف «خ» غالباً حاوی «رخوت» است و به همین دلیل است که «قسم» به معنی خوردن چیزهای «سخت» و «خصم» به معنی خوردن چیزهای «نرم» است. این رابطه به علت تقابل دو صوت «خ» و «ق» در دو کلمه مذکور است.

#### ۶. توجه به معنی

چنان‌که ملاحظه می‌شود، تقریباً تمامی مباحث مطرح‌شده از سیبویه تا ابن جنی، صرفاً به مسائل صوری و ساختاری زبان عربی محدود می‌شود و جای مسائل معنایی در تحلیل زبان در سنت زبان‌شناسی اسلامی خالی مانده است. اولین کسی که به طور جدی به این مسائل توجه نشان می‌دهد، «عبدالقاهر جرجانی» (متوفای ۱۰۷۸ میلادی) است. او در شهر جرجان (گرگان کنونی) متولد

شد و تحقیقاتش را در همان جا به پایان برد. با آنکه جرجانی هیچ‌گاه به بصره یا به بغداد نرفت، توانست خود را به‌عنوان یک زبان‌شناس و سخنور در سرتاسر عالم اسلامی مطرح کند. تلاش‌های او هم در راستای اقدامات بقیه دانشمندان علوم اسلامی، ولی با روش و شیوه‌ای متفاوت، قرار دارد. او می‌خواهد نشان دهد که قرآن یک معجزه است و از لحاظ ادبی و زیبایی‌شناختی در حد اعلی قرار دارد؛ ولی می‌خواهد این کار را با مطالعه معنی و جنبه‌های ادبی آن انجام دهد، نه تحلیل ساختاری. نام کتاب‌های او - دلایل الاعجاز و اسرار البلاغه - گویای این حقیقت است. وی علاوه بر این دو اثر، شرحی بر الایضاح ابوعلی فارسی هم نوشته است. البته جرجانی اولین کسی نیست که درباره مسئله اعجاز قرآن بحث کرده است. در طی قرون نهم و دهم میلادی نیز برخی علمای علم کلام و منتقدان ادبی به این مسئله توجه نشان داده‌اند. اما بی‌شک جرجانی نخستین کسی است که در بررسی‌هایش از سطح جمله فراتر می‌رود و به تحلیل متن و کلام می‌پردازد. او به مسئله «نظم» در زبان اشاره می‌کند و این همان چیزی است که سوسور از آن به‌عنوان «سیستم» و «ساختار» یاد می‌کند. وی از پایه‌گذاران علم معانی و بیان است و به‌نظر او اهمیت مطالعه معنی بیش از مطالعه ساختار زبان است. جرجانی به مسائلی نظیر تقدیم و تأخیر در سطح متن می‌پردازد و می‌کوشد آنها را از زاویه دید‌گوینده بررسی کند.

جرجانی یکی از برجسته‌ترین منتقدان ادب عرب به حساب می‌آید. آثار او در زمینه صناعات شعری هنوز به‌طور کامل بررسی و تحقیق نشده‌اند. او معتقد بود که محدود کردن مطالعات زبانی به مسائل صرفی و نحوی، چیزی از اعجاز قرآن را به ما نشان نمی‌دهد.

روش مطالعاتی جرجانی را سکاکی (متوفای ۱۲۲۹ میلادی) پیگیری کرد. او در اثر مشهورش مفتاح العلوم، علم‌الادب را معرفی کرد و آن را مجموعه‌ای از علوم نظیر صرف، نحو، معانی و بیان دانست که تسلط بر آنها برای یک «ادیب» ضروری است.

## ۷. اصول فقه

همان‌طور که قبلاً اشاره شد، پس از پایان گرفتن خلافت مأمون که از طرفداران و حامیان مکتب معتزله بود، طرفداران این مکتب موقعیت سیاسی و اجتماعی خود را ازدست دادند و مجبور شدند پایگاه دیگری برای به‌کار بستن نظریات و مبانی فکری خود پیدا کنند. این پایگاه، «زبان» بود. این عده که سخت متأثر از تعلیمات منطق یونانی بود، سعی می‌کردند به تقلید از روش منطق ارسطویی، برای هر شاخه از علوم ابتدا یک سری قواعد اساسی و بنیادی وضع کنند که آنها را «اصول» می‌نامیدند؛ و از آنجا است که می‌بینیم آثاری با عناوین اصول النحو و اصول الکلام ظهور پیدا می‌کنند. یکی از مباحث اساسی که به اصول خاصی نیاز داشت، مباحث فقهی بود. برای استخراج دستورات و احکام الهی از متن قرآن کریم و احادیث، ضرورتاً به اصول خاصی نیاز بود که آن را «اصول فقه» می‌نامند. اگرچه حضور معتزله در اکثر مقالات و نوشته‌های اصول فقه آشکار است، همه اصولیون از معتزله نبودند. یکی از معروف‌ترین افراد در این زمینه، «فخرالدین رازی» است. او به‌خاطر اثر معروفش در زمینه اصول فقه - یعنی المحصول - شناخته شده است. عده‌ای نیز او را به‌خاطر اثر مشهور دیگرش در تفسیر قرآن - یعنی مفاتیح الغیب - می‌شناسند. علی‌رغم شهرت فراوان رازی در این حوزه، شافعی (متوفای ۸۲۰ میلادی) پایه‌گذار مکتب فقه تلقی می‌شود. وی در مقاله‌ای با نام «رساله»، به ذکر شیوه‌های مختلف بیان مفاهیم در قرآن می‌پردازد. او می‌گوید که متن قرآن به‌خودی خود معانی ساده‌ای دارد؛ اما این معانی از درجات متفاوتی از شفافیت برخوردارند. برخی چیزها مثل شراب و گوشت خوک صریحاً در قرآن حرام اعلام شده‌اند؛ اما برخی موارد به‌صورت کلی بیان شده‌اند (مانند نماز) و جزئیات را پیامبر اسلام نقل فرموده‌اند (مثل جزئیات برگزاری نماز).

در عین حال، برخی مقولات وجود دارند که انسان باید از نیروی تفکر و خرد برای درک حقایق آنها استفاده کند؛ که به این عمل «اجتهاد» گویند. در واقع در این مورد است که استفاده از اصول منطق ارسطویی (مانند قیاس، استنتاج و...) ضرورت می‌یابد.

شاید در ظاهر نتوان رابطه‌ای مستقیم میان «اصول فقه» و علم زبان‌شناسی



یافت؛ ولی موضوع مورد بررسی در اصول فقه، رابطه میان الفاظ و معانی آنها است. اگر این رابطه صریح و مستقیم نباشد، مسلماً مسائلی مانند ایجاز، استعاره، ترادف و... مطرح می‌شوند. عده‌ای بر این اعتقادند که وجود استعاره و مجاز در قرآن، ناگزیر به نوعی تناقض منجر می‌شود؛ زیرا اگر ما از یک طرف بپذیریم که زبان موهبت الهی است و خداوند الفاظ را برای معانی وضع کردند و از طرف دیگر به کاربرد استعاری زبان در قرآن معتقد باشیم، این بدان معنا است که خداوند گاهی کلمه‌ای را برای اشاره به یک معنی، غیر از آنچه خود وضع کرده است، به کار می‌برد. ابوالحسین بصری در این باره می‌گوید که کلمات گاه به چند مفهوم به کار می‌روند و به کارگیری یک کلمه در معنایی غیر از معنی رایج آن یکی از ویژگی‌های ذاتی زبان است. افرادی مانند امام محمد غزالی و امام فخر رازی نیز چنین ایده‌ای داشتند؛ و اساساً اعتقاد به این مسئله، از ارکان ضروری اصول فقه بود.

#### ۸. رد دستوریان و رویکردی متفاوت

برخلاف عده‌ای که سعی داشتند با نوشتن تفسیر، فرهنگ لغات، صرف و نحو، و اصول فقه، احکام الهی را به زبانی ساده و روشن برای پیروان دین اسلام بیان کنند، گروهی که از پیروان مکتب «ظاهریه» بودند، مدعی شدند که همه این تلاش‌های صورت گرفته (از مقاتل تا امام فخر رازی)، کاری بیهوده بوده است و به غیر از ظاهر قرآن نمی‌توان به وجود چیز دیگری قائل شد. بنیانگذار این مکتب کلامی، ابن حزم (متوفای ۱۰۶۴ میلادی) از اهالی کردوا و شخصیت علمی برجسته آن ابوالعباس احمد بن عباد الرحمن ابن مضاء (متوفای ۱۱۹۵ میلادی) است. وی که مانند ابن حزم از نسل دانشمندان اندلسی است، کتابی در رد نظریات دستوریان عربی نگاشته که در آن تمامی نظریات زبانی و دستوری از زمان سیبویه تا عصر خود را زیر سؤال برده است.

جنبش ظاهریه زمانی ظهور کرد که تأویل و تعبیرهای متفاوتی در مورد قرآن می‌شد و دگراندیشی در قرآن کریم به اوج خود رسیده بود و این نهضت در واقع واکنشی به این دگراندیشی‌ها بود. ابن حزم آشکارا تفاسیر و تعبیر مختلف از قرآن را رد می‌کند و استفاده اصولیون از اصول مختلف منطقی (مانند قیاس) را برای

استخراج احکام فقهی مردود می‌شمارد. وی می‌گوید «از قدرت ما خارج است که درک کنیم چرا خداوند برخی چیزها را حلال و برخی دیگر را حرام کرده است. تنها کاری که می‌توانیم بکنیم، این است که عین دستورات خداوند را از قرآن دریابیم؛ که این کار را همه ما به عنوان گویشوران بومی زبان عربی می‌توانیم انجام دهیم».

ابن حزم در اثر خود الاحکام فی اصول الاحکام، نظر آن عده از دانشمندان مسلمان و عرب‌زبانانی را که زبان عربی را زبان برتر می‌شمارند، مردود می‌خواند و چنین استدلال می‌کند که دلیل انتخاب زبان عربی به عنوان زبان وحی فقط این بوده که زبان پیامبر اسلام و امتش عربی بوده است؛ و در ادامه به این فرموده خداوند استناد می‌کند که «ما هر پیامبری را با زبان امتش به سوی مردم فرستادیم تا بتواند پیام ما را به امت خود تفهیم کند».

استدلال‌های «ظاهری» ابن حزم را ابن مضا در مطالعات زبانی خود به کار گرفت. او منکر وجود هرگونه سطح زیرین، انتزاعی و باطنی می‌شود، مسائلی مانند اضمار، تقدیر و عامل را نمی‌پذیرد، و از سطوح (علل) سه‌گانه زجاجی، فقط سطح اولی (علل‌التعلیمیه) را که ظاهری و عینی است، قابل قبول می‌داند.

کتاب‌الؤد ابن مضا در آن زمان، به مذاق نحویون و اصولیون اصلاً خوش نیامد و البته انتظاری جز این هم نمی‌رفت؛ ولی زمانی که نسخه دستنویس آن به کوشش دانشمند مصری شوقی ضیف در قرن بیستم به چاپ رسید، با استقبال فراوان روشنفکران نوگرای عرب روبه‌رو شد چرا که آنها از وضع آموزش دستور عربی در مراکز آموزشی راضی نبودند. در این مراکز آموزشی، برخی کتب دستوری به دانش‌آموزان و دانشجویان تعلیم داده می‌شدند که به قرن‌ها پیش تعلق و با زبان زنده و روز جهان عرب بسیار فاصله داشتند. از جمله این کتاب‌ها می‌توان به الفیه ابن مالک (متوفای ۱۲۷۳ میلادی) اشاره کرد.

زبان عربی در طی حدود ۱۴ قرن، تغییرات بسیار یافته بود؛ اما این عده از دستوریان که به تغییرات زبانی اعتقادی نداشتند و این تغییرات را نوعی انحراف در زبان می‌دانستند، زبانی را به مردم می‌آموختند که به عقیده خودشان زبان سره، اصیل و درعین‌حال مقدس بود. اگرچه شوقی ضیف به مانند ابن مضا با مخالفت‌های زیادی روبه‌رو شد و هنوز هم عده زیادی بر این مخالفت‌ها اصرار

سیر زبان‌شناسی در جهان اسلام ۱۷۳

می‌کنند، توانست گام‌های بلندی در اصلاح ساختار آموزشی زبان و دستور عربی بردارد.

### کتابنامه

ابودیب، کمال. ۱۳۷۰. «طبقه‌بندی استعاره جرجانی». ترجمه علی محمد حق‌شناس. در مقالات ادبی زبان‌شناختی. تهران: نیلوفر.

اختیار، منصور. ۱۳۴۸. معنی‌شناسی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

اژه‌ای، محمدعلی. ۱۳۷۷. مبانی منطق. تهران: سمت.

بوآس، جی. و دیگران. ۱۳۷۶. دیرینه زبان‌شناسی عربی. ترجمه سیدعلی میرعمادی. تهران: رهنما.

فرخنده، پروانه. ۱۳۷۸. پیشینه فرایند اشتقاق از دیدگاه دانشمندان اسلامی، مجله زبان و ادب، سال دوم، شماره‌های ۹ و ۱۰، تهران: دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی دانشگاه علامه طباطبائی.

Versteegh, Kees. 1997. *Arabic Linguistic Tradition*. New York: Routledge.

شوریه‌شکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



ثرويشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی